

# کژ راهه

خاطراتی از تاریخ حزب توده

احسان طبری



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۶۷

## فهرست

۱۱	داستانی در چند سطر
۱۳	پیشگفتار - نخستین گامهای مارکسیسم در ایران
۲۵	۱- ادوار زندگی حزب توده
۴۲	۲- پیدایش حزب توده
۴۳	کمیته‌ترن و حزب «ملی» توده
۴۴	جلسه مؤسسان
۴۵	نخستین اختلاف
۴۶	همکاری با انگلیس
۵۰	۳- شورای متحده و حزب توده
۵۰	روستا و «اتحادیه کارگری»
۵۱	نبرد حزب و شورا
۵۴	۴- ابرقدرتها و ایران
۵۸	۵- کار در مازندران
۶۲	۶- جریان نفت شمال
۶۶	۷- جریان آذربایجان و کردستان
۷۳	۸- حزب توده و کابینه قوام
۷۸	۹- انشعاب خلیل ملکی
۸۳	۱۰- واقعه تیراندازی به شاه
۸۷	۱۱- خروج از کشور
۹۳	۱۲- شوروی؛ چگونه که من دیدم



طبری، احسان

کژ دانه

چاپ اول: ۱۳۶۶ - چاپ دوم: ۱۳۶۶

چاپ سوم: ۱۳۶۷

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

تیراژ: ۱۵۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

۱۴۸	۱۶- وضع رهبری و تشکیلات حزب توده در دوران مصدق و دولت زاهدی	۹۴	حکومت وحشت
۱۴۸	وضع هیئت اجرائیه و رهبری	۹۷	داستان لاهوتی
۱۵۶	حزب توده و مصدق	۹۹	ماجرای فوتسوییدزه
۱۶۰	ترورهای حزب توده	۱۰۱	چهره واقعی استالین
۱۶۲	کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن	۱۰۳	جانشینان استالین
۱۶۵	۱۷- پلنوم چهارم: انتقاد از گذشته	۱۰۴	راديو مسکو
۱۶۵	جریان پلنوم	۱۰۶	آموزشگاههای حزبی در شوروی
۱۶۸	مسائل مطروحه در پلنوم	۱۱۱	۱۳- سه چهره سیاست ساز شوروی
۱۸۲	۱۸- بطرف انفجار تضادها	۱۱۲	مولوتف
۱۸۲	انتقال به آلمان شرقی	۱۱۸	سوسلف
۱۸۶	پلنوم های ۵ تا ۹	۱۲۲	گرومیکو
۱۸۸	نفوذ ساواک	۱۲۵	۱۴- درباره خروشچف
۱۸۹	نامه سوسلف	۱۲۵	مقدمه
۱۹۰	سفر به چین	۱۲۵	ستایش استالین از خروشچف
۱۹۲	۱۹- وحدت فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده	۱۲۶	درباره فورتنسوا و خروشچف
۱۹۲	باقروف و فرقه	۱۲۷	رفتار خروشچف در آمریکا
۱۹۳	طنغان در فرقه	۱۲۸	تقسیم کشور به مناطق اقتصادی
۱۹۵	سیاست نفوذی دانشجویان	۱۲۹	دیپلماسی خودخواهانه بجای اصولیت ادعایی
۱۹۷	۲۰- وضع توده ایها در خارج	۱۳۱	قضاوت تاریخ
۱۹۸	فرقه ایها در شوروی	۱۳۳	۱۵- لئونید ایلیچ برژنف
۲۰۰	غلام یحیی و «دولت در تبعید»	۱۳۳	کودتا علیه خروشچف
۲۰۴	رادیوی «ملی»	۱۳۴	دوران برژنف
۲۰۶	توده ایهای مقیم شوروی	۱۳۶	زندگی برژنف
۲۰۸	عاقبت نوشین و اردشیر	۱۳۸	سرکوب آزادی
۲۱۲	در آلمان شرقی	۱۴۲	سازش با غرب
۲۱۴	رادیو «پیک ایران»	۱۴۲	شوروی و ایران
۲۱۷	مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم»	۱۴۳	سیاست روسی کردن
۲۱۹	فعالیت شعبه غرب و ایران	۱۴۵	کنفرانس هلسینکی
۲۲۴	۲۱- داستان دفاعیه خسرو روزبه	۱۴۵	حاکمیت پلیت بورو

۲۲۸	۲۲- ماجرای یزدی‌ها و تشکیل «بورو»
۲۳۴	۲۳- انشعاب مائوئیست‌ها
۲۳۹	۲۴- حزب توده و مناسبات بین‌المللی
۲۴۴	۲۵- دربارهٔ اختلاف شوروی و چین
۲۴۴	مائو و استالین
۲۴۵	سازش مائو و خروشچف
۲۴۶	نبرد قدرت
۲۴۷	جلسه مخفی بخارست
۲۴۹	آشتی در اجلاس ۱۹۶۰
۲۵۰	برکناری خروشچف
۲۵۲	جانشینان مائو
۲۵۴	۲۶- داستان شهریاری و عزل رادمنش
۲۶۰	۲۷- وضع رهبری حزب توده در آستانه انقلاب اسلامی
۲۶۷	۲۸- برخی مختصات اخلاقی رهبران عمده حزب توده
۲۶۸	رادمنش
۲۷۲	اسکندری
۲۷۷	کیانزوری
۲۸۰	کاسبخش
۲۸۵	روستا
۲۸۹	دانشیان
۲۹۵	۲۹- مجملی درباره چهارسال کار در ایران و نتایج آن
۲۹۵	تجدید فعالیت پس از انقلاب
۲۹۸	دولت بازرگان
۲۹۹	دارودسته قاسملو
۳۰۱	تجاوز صدام
۳۰۲	راه رشد غیر سرمایه‌داری
۳۰۳	جبهه متحد خلق
۳۰۸	تدارک براندازی
۳۰۹	حزب توده و انقلاب اسلامی ایران
۳۱۴	۳۰- نتیجه‌گیری
۳۱۹	فهرست توضیحی اعلام

## بسمه تعالی

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد.

چنانکه در مقدمه کتاب حاضر تصریح شده، مضمون این کتاب منعکس‌کنندهٔ خاطرات و دیدگاه‌های ایجاب است و نه ادعای نیستیم که یک تحقیق تاریخی عرضه داشته‌ام. برون آن افشا، حزب توده و بیان مشابهات خود در کشورهای سوسیالیستی است. علاوه بر آن از نظر نگاه شخصی بیان می‌آید. از آنجا که مدت پنجاه سال (از زمان فعالیت دکتر تقی‌زاد و بازداشت گروه ۳۵ نفر در بهار ۱۳۱۶ شمسی) مستمراً در عرصهٔ فعالیت کوششیم، در زندان و خارج از کشور و در مرحلهٔ اخیر (پس از انقلاب اسلامی) در کشور حاضر، گواه بوده‌ام. همین جهت امکان داشته‌ام که خاطراتی منقح بر روی قیامت عرضه دارم و امید است که این گواهی، بتواند اذعان عاقل را به راه راست و بجهت باشد.

اکثریت مطلق قریب به تمام مردم ایران به جمهوری اسلامی و خط انقلاب و شرف و پرافتخاری مردمی آن حزب تجارب بسیار با در درازند ولی ممکن است کسانی باشند که هنوز تحت تأثیر تبلیغات پوچ شرق و غرب قرار گرفته و هنوز به روش‌های پندار بافانه دل بسته‌اند و به «سراب» «مار کسیم» می‌اندیشند.

امید است مطالعهٔ این کتاب که از روی صدق نگاشته شده، بتواند این افراد را بیدار کند.

والسلام علی من اتبع الهدی - احسان طبری - فروردین ۱۳۹۰

«العامل علی غیر بصیرة، کالسائر علی  
غیر طریق، لاتزید سرعة السیر الابداء.»  
کسی که بی بصیرت عمل می‌کند، همانند  
پوینده‌ای است بر کژراهه، که شتابش جز  
بر دوریش نمی‌افزاید.

امام جعفر صادق (ع)

## داستانی در چند سطر

خودخواهی از خدا غافل می کند  
جدا از خدا، جدا از مردم است  
گسست از مردم، مایه بیکاری است  
از بیکاری، پرگوئی می زاید  
از پرگوئی، اختلاف پدید آید  
اختلاف به ضعف، انشعاب و دشمنی می رسد  
و در تار عنکبوت تحریکات،  
و بروز ناخوش عواطف دسیسه آمیز و جاه طلبانه،  
و در دام افکندنها و یا بدام افتادنها،  
و در پیروی فرمانی «از آنسوی خط»  
سرانجام دست به ماجرا و خیانت می زند.  
افسوس که تمام تاریخ جمعی ما  
بین این قطب های شیطانی چرخید؛  
اعصاب خسته شد،  
خصائل به انحطاط کشید،  
و سخن و احساس کسانی که در این میان دیگر می خواستند، نیز  
در این غوغا گم شد!  
و آن هنگام  
که سستی خودخواهان عصبی  
و رشکینان جاه طلب  
به خود مشغول بودند،  
خورشید انقلاب اسلامی درخشید

«کو پیک صبح، تا گله‌های شب فراق  
با آن خجسته طالع فرخنده پی کنم؟»

بسم الله الرحمن الرحيم

## پیشگفتار

### نخستین گامهای مار کسیم در ایران

«والضحی واللیل اذا سجدی». پیک صبح در هیئت متبرک «جمهوری اسلامی» و پیروزی «خط امام است» بر خط استکباری و طاغوتی، سرانجام در رسید. این طلوعی بود خجسته با پی آمدهای فراوانی که فرخندگی و میمنت آن از هم اکنون نه تنها بر مردم ایران بلکه بر جهان استضعاف روشن است. لذا وقت آن است که از شبهای ظلمانی ستم و از کمبودگی در کژراهه‌های الحاد و تسلیم، در قبال صبح طالع (یعنی هنگامی که شب می‌گذرد و روشنایی یامدادی درمی‌رسد) شکوه سرکنیم و آنچه را که از نهفتن آن دیگ سینه‌می‌جوشد آشکار سازیم. آری این وجیزه، که حاکی از خاطرات من درباره تاریخ حزب توده است در واقع شکوه‌نامه و عبرت‌نامه‌ای نیز هست. عبرت‌نامه نه تنها برای تمام کسانی که این راه را پیموده و مژده تلخ تجارب را چشیده‌اند، بلکه بویژه برای تمام کسانی است که ممکن است هوس و آرزوی آزمودن این راه را در سر داشته باشند. در واقع چه بسیارند نوجوانانی که «خیال و آرزو» را جانشین «واقعیت» می‌کنند و از برابر تجربه‌آموزی نسل پیشین مغرورانه می‌گذرند و از آن سر می‌تابند، با آنکه در این کار بخطا می‌روند. بدبختانه آنان به‌خطا، زمانی آگاه می‌شوند که تجربه‌های سوزنده و خردکننده نسل پیشین را، روی پوست خود احساس کنند، افسوس که آنگاه دیگر آن فرصت گرانبها را از دست داده‌اند و زندگی را پوچ و عبث ساخته‌اند.

این خاطره نتیجه تحولی است که در سالهای اخیر در داوری من نه تنها درباره حزب توده، بلکه درباره تاریخ و تمدن بشری و بویژه تاریخ معاصر ایران روی داده است. شاید این تاریخچه اولین جمع‌بندی انتقادی از طرف یک تن از فعالان گذشته حزب توده از حوادث این حزب از نظرگاه اسلامی باشد و چون کتابی است متضمن خاطرات، لاجرم نظرگاههای آن عموماً شخصی است. پس از نگارش مقالات و نوشتارهای چندی که در جرائد منتشر شده و ضمن آنها ایدئولوژی حزب (یعنی مارکسیسم) را در تمام اشکال آن مورد نقد قرار داده‌ام، اینک ارزیابی انتقادآمیز حوادث و وقایع مشخص و روزمره حزب و زندگی رهبری آن در ایران و در خارج مورد نظر است. حوادث تاریخی، پر سخن، پر رمز و اشاره است و فصیح‌تر و گویاتر از مقولات

خشک و مجرد فلسفی است و برای خواننده سهل المعونه تر و هضم و درك آن میسرتر است. براساس این دیدگاه امروزی، دیدگاه گسترده‌ای در جهان خلقت و سیر در عبرت گذشتگان و تفکر در سرنوشت بشر و قضای الهی در تحول تمدنهایی که امروزه هنوز کر و فری دارند، مرا به نفعی گذشته خود وادار کرده است. زیرا شخصیت من در کوره جریانی، سرشته شده که با نفعی آن، گذشته خود آن شخصیت نفعی می‌شود. این دیدگاه غیر از دیدگاه کسانی است که در متنگنه خودستایی، کین‌توزی، رشک و افتراء فشرده شده و حدیث گذشته را وسیله اثبات خود و خرد کردن دیگران می‌سازند.

حزب توده، که خود را اخلاص‌مندان «حزب توده ایران» می‌نامید، ولی در ایدئولوژی و در عمل سیاسی و اجتماعی خود در واقع و در حقیقت متعلق به ایران و مردم آن کشور نبود، در مهر ماه ۱۳۲۰ (یعنی در تاریخ تأسیس خود) گذشته پر تفصیل و مبسوطی را از سازمانهای همعقیده با خود (یعنی سازمانهای مارکسیستی) همراه داشت. بدون آگاهی ولو مجمل با این گذشته، شناخت دقیق این حزب دشوار است، می‌گوئیم آگاهی مجمل، زیرا آگاهی سفصل آن تکرار تاریخ معاصر ایران است، چیزی که در نیت و صلاحیت نویسنده نیست، بعلاوه این وظیفه بیرون از صلاحیت یک خاطره‌نویس است.

سباززه مارکسیستها در ایران، از مدت‌ها پیش از تأسیس حزب توده، و حتی کمی پیش از حزب کمونیست ایران، آغاز شده است.

معمولاً زمان تشکل سراسری مارکسیستها در ایران را به سه دوران، یعنی «دوران سوسیال دمکراسی»، «دوران کمونیستی» و «دوران توده‌ای»، تقسیم می‌کنند. این تقسیم لافل در بین تاریخ‌نویسان توده‌ای مقبولیت یافته است. این سه دوره سرشار است از سباززه‌ای فاجعه‌آمیز و پر از فراز و نشیب، همراه با شکستها و ورشکستگیها، که طی آن «گمراهان صدیق و پنداریان» قربانی دیسه‌های آگاهانه کارکنان ایرانی کمونیسم بین‌المللی (کمینترن) و حتی عمال مستقیم شوروی شدند! بسیاری از آنان به دست ارتجاع ایران یا به دست استبداد استالینی نابود و یا در نهایت شرمساری، به قدرت ارتجاعی یعنی به رژیم ستمشاهی پهلوی موجود در ایران تسلیم شدند.

در ماهیت، عملکرد مارکسیستها در ایران، اجرای خدمت به ابرقدرت شرق بود. مارکسیستها (یعنی کسانی که با اعتقاد به جهان‌بینی و ایدئولوژی مارکسیسم نبرد در راه آن را پذیرفته بودند)، به طوع و رغبت، تحت عنوان «قبول روش بین‌المللی جنبش کارگری» (انترناسیونالیسم)، در قبال منافع ابرقدرت شرق، بعنوان «وطن» این انترناسیونالیسم بیعت کردند و در نتیجه پروائی نداشتند که در این کار خانواده، مصالح و منافع مردم کشورشان را لگدمال کنند. این یگانگی از مردم و میهن خود، یکی از دلایل منفرد و سنزوی بودن مارکسیستهاست. دلیل دیگری که به انفراد و مطرودیت مارکسیستها در جامعه ایران منجر شد، بی‌اعتقادی مارکسیسم نسبت به مذهب و از آن جمله دین حنیف اسلام و بی‌اعتنایی متکبران آنها به معارف اصیل و غنی اسلامی است.

شیفتگی به مارکسیسم، که خود، نشأت گرفته از فرهنگ غربی است، آنها را از شناخت عمیق نسبت به اسلام بی‌خبر و بیزار می‌نمود و در نتیجه منفرد و سنزوی گشته و طعمه آسانی

برای شکارگران بین‌المللی و ابرقدرت شرق شدند.

در گریز از خشم و نفرت مردم، کسب لطف حامیان بیگانه برای این طردشدگان، نتیجه‌ای محتوم بود. ایدئولوژی مارکسیستی و اصل «انترناسیونالیسم» در این ایدئولوژی در ریخته‌خانه دستهای بیگانه‌ای می‌شد که در ایران مناقعی برای خود قائل بودند و بالنتیجه و در عمل، جانوس‌پروری می‌کردند.

در بین مارکسیستها، گروه معدودی از «تابعان» و سرسپردگان و مجریان بلااراده فرمانهای سراز بین‌المللی، بویژه ابرقدرت شرق، وجود داشتند. افراد دیگری نیز بودند که در صورت سرکشی و عدم مراعات تبعیت بی‌چون و چرا، علی‌رغم شخصیت نام‌آور خود، از اعتماد آن «مقامات» اصلی محروم می‌شدند. این واقعیت تنها امروز بر برخی مارکسیستهای متعصب که مکتب خجالت‌آور شکست را در قبال عدالت اسلامی آزموده‌اند، روشن می‌گردد. زمانی بود که همه همین را می‌گفتند ولی مارکسیستها گوش بدهکاری به این سخنان نداشتند. دیوار تعصب و جزم‌گرایی و تکبر مارکسیستی در قبال هر انتقادی سخت و نفوذناپذیر است.

### انجمنهای غیبی

**سوسیال دمکرات:** بطور اجمال باید گفت که تاریخ تشکیلات مارکسیستی در ایران، با تشکیل «انجمنهای غیبی» سوسیال دمکرات در ایران آغاز می‌شود. انجمنهای سوسیال دمکرات در سه شهر (تهران، تبریز، رشت) تشکیل شده بود. نمایندگان معروف این انجمن در تهران که تحت رهبری یک کمیته سه نفری فعالیت داشت، عبارت بودند از: سلک المتکلمین، سیدجمال‌الدین واعظ، اصفهانی، محمدرضا مساوات، سیداسدالله خرقانی، ابوالحسن میرزاشیخ-الرئیس، میرزاسلیمان خان میکده، میرزایحیی دولت‌آبادی، نصرت‌السلطان، شیخ ابراهیم تبریزی، حیدرخان عمواغلی، صادق طاهباز، میرزا ابوالقاسم صور اسرافیل، یحیی میرزا اسکندری، سلیمان میرزا اسکندری، ضیاءالسلطان. این افراد در بخش فکر «مشروطیت» نقش بزرگی ایفاء کردند. پس از حادثه کودتای محمدعلی میرزا و استقرار «استبداد صغیر» (۱۹۰۸ میلادی) عده‌ای از این افراد در باغشاه بازداشت، شکنجه و کشته شدند و یا در اثر تعقیب عمال دولت در بدر و نابود شدند.

باید تصریح کرد که نمایندگان سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون) «مارکسیست» بمعنای واقعی کلمه نبودند و در بینش خود تصور احساساتی و «رومانتیک» درباره دمکراسی، مردم و انقلاب زحمتکشان داشتند و شیوه‌های پارلمانی، وعظ روحانی و ترور انقلابی افسراد ارتجاعی را دنبال می‌کردند و حتی برخی از آنها در سازمان «فراماسون» و «جمعیت آدمیت» (که خود به فراماسون مربوط بود) عضویت داشتند. سرنوشت تاریخی این افراد نه تنها گوناگون است، بلکه در برخی موارد متناقض است و عملشان از خدمت تا خیانت فرق می‌کند و هر کدام باید جداگانه مورد بررسی مشخص قرار گیرد.

اما نمایندگان سوسیال دمکرات تبریز مرکب بودند از: شیخ سلیم، میرهاشم، حاج‌رسول-صدقیانی، آقائقی شجاعی، علی مسبو، میرزاعلی اصغر خوئی، حسین آقا فشنگچی، شریف‌زاده،



اندازه اکتفا می کنیم.

**حزب کمونیست ایران و نهضت جنگل:** از تاریخ حزب کمونیست ایران دو عمل خطا کارانه — که بطور عینی خیانت آمیز است — بویژه قابل ذکر است:

یکی از آنها ایفاء نقش تخریبی در جنبش گیلان و دومی نقش تسهیلی و آماده کننده برای رسیدن رضاخان به قدرت در جریان تغییر رژیم قاجار به سلطنت پهلوی است.

چون در اینجا تکیه بر روی تاریخ حزب کمونیست نیست، درباره این دو رویداد، تنها باجمال دوست را ذکر می کنیم. اسنادی که کاملاً گویاست.

**اول،** نامه «رتشتین»، سفیر شوروی، خطاب به میرزا کوچک خان است، که نمودار دیپلماسی شوروی برای منزوی کردن میرزا است و در واقع بیان همان نقشی است که حزب کمونیست ایران نیز به اجراء و تحقق آن همت گماشت.

**دوم،** درباره شخصیت برجسته اسلامی آیت الله شهید سیدحسن مدرس و مقابله او با سلیمان میرزا لیدر حزب اجتماعیون است در مسئله روی کار آمدن رضاخان. سلیمان میرزا در همکاری نزدیک با حزب کمونیست ایران کار می کرد و دستورهای سفارت شوروی را در این باره عملی می نمود.

#### سند اول

سفیر شوروی، رتشتین، در نامه ای که بوسیله کلانتروف به میرزا کوچک خان، رهبر نهضت جنگل، فرستاده، از جمله می نویسد: «از آنجائی که ما (یعنی دولت شوروی) در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را بیفایده، بلکه مضر می دانیم، این است که فرم سیاستمان را تغییر و طریق دیگری را اتخاذ کرده ایم».

یعنی، آن موقع که دولت شوروی، وعده های گرمی درباره پشتیبانی از انقلاب ایران می داد، بسر رسید و وقت آن شد که تغییر سیاست دهد، زیرا روشن است که هم در آن زمان و هم در این زمان، هدف این دولت کمک به انقلابیون ایران نبود، بلکه تأمین منافع دیپلماتیک شوروی بود. رتشتین در همین نامه می نویسد: «یک مسئله دیگر هم مورد نظر است و آن باز شدن راهی است که نه تنها ایران را به روسیه، بلکه با تمام دنیای خارج مربوط می سازد. بنظر هر ملت دوست و وطن پرستی باید اشتیاق باز شدن این راه را داشته باشد».

پس «باز کردن راه روسیه به تمام خارج» آن منطقی است که دیپلماسی شوروی آن را به زیان انقلاب ایران دنبال کرد. رتشتین اضافه می کند: «من گمان دارم اولین وظیفه شما که شخص ملت دوست و وطن پرست هستید، این است که از هیچگونه سعی در باز شدن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این راه زحمت می کشند تولید اشکالی ننمائید من متأسفانه می بینم که شما با پرگرام وسیع خودتان در باز شدن دریچه ای که برای حیات ایران لازم است جلوگیری می کنید...».

رتشتین در این نامه به رهبر نهضت گیلان پیشنهاد می کند: «قزاقها عقب بنشینند بطرف قزوین و شما هم قوای خود را به جنگل عقب ببرید. به شما اطمینان می دهیم که قزاقها مجدداً پیش نیایند. همچنین از طرف شما به دولت اطمینان خواهیم داد.»

میرزا کوچک خان در نامه جوابیه خود، پس از بیان «سشتهای فوق الطاقه چندین ساله نهضت جنگل» که هدف آن حفظ ایران از تعرضات خارجی و خائنین داخلی بود و تشریح خرابکاری مفسدین داخلی و «رؤسای بی احتیاط قشون شما» که مانع پیشرفت نهضت شدند، سرانجام با پیشنهاد رتشتین موافقت می کند. ولی در عمل، پایان این فاجعه به حمله غدارانه قزاقها به ریاست رضاخان میرپنج (پهلوی) به انقلاب گیلان و سرانجام شهادت میرزا منجر شد.

همین جریان در دوران حزب توده در مورد حوادث آذربایجان و کردستان تکرار شد. پیشه وری بنا به توصیه ای که به وی شده بود، از صحنه خارج می شود، ولی برادران قاضی (قاضی محمد، صدوقاضی و پسرعمویشان سیف قاضی) سنگر را رها نکردند و بوسیله ارتش محمدرضا پهلوی به دار آویخته شدند. فرقه دمکرات آذربایجان نیز با شنیدن «نصیحت» نتوانست نجات یابد و هزاران تن از اعضاء آن در اثر هجوم ارتش محمدرضا شاه به خاک و خون غلتیدند. که به آن اشاره خواهیم کرد.

#### سند دوم

**حزب کمونیست ایران و آیت الله مدرس:** یکی از شخصیت های بزرگ روحانی که در تاریخ معاصر مقامی بلند دارد، آیت الله سیدحسن مدرس است. درباره این شخصیت ممتاز، ملک الشعراء بهار، شاعر و ادیب معروف، در مقاله ای تحت عنوان «مدرس یا بزرگترین مرد فداکار» چنین می نویسد: «یکی از شخصیت های بزرگ ایران که از فتنه مغول به بعد نظیرش، بدان کیفیت و استعداد و تمامی، از حیث صراحت لهجه، شجاعت ادبی، ویژگی های فنی در علم سیاست و خطابه و امور اجتماعی دیده نشده، سیدحسن مدرس — اعلی الله مقامه — است.»

آتش شهید مدرس در تاریخ معاصر ایران بسیار بزرگ و نفوذ او در افکار عمومی بسیار عمیق بود و ایستادگی در مقابل رضاخان (کاندیدایی که انگلستان و شوروی درباره اش توافق کرده بودند) یک ایستادگی مردانه و ناچار سراپا خطرناک بود. هشتاد تن از وکلای مجلس به ماده واحده دائر بر انقراض سلطنت قاجار و اعلام حکومت موقت رضاخان رأی دادند و مدرس بدون توجه به محیط شدید ارتجاعی که ایجاد شده بود، در پاسخ سیدمحمد تدین، نایب رئیس، که از مدرس پرسید: «اگر با ماده مخالف هستید، ماده متقابل بیاورید.» گفت: «ماده اش این است که خلاف قانون اساسی است. اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است... صد هزار رأی هم بدهند، خلاف قانون اساسی است».

ولی رفتار سلیمان محسن اسکندری (که بدنبال موافقت شوروی با تغییر رژیم و استقرار دیکتاتوری رضاخان قدم برمی داشت) برعکس بود. او جزء کسانی بود که در همه موارد، خواه در جنبش جمهوری به نام رضاخان و خواه به هنگام سلطنت او جزء اکثریت رأی مثبت داد. مدرس در ۱۳۰۶ از طرف تروریست های درگاهی سورد اصابت چند گلوله قرار گرفت، ولی جان سالم بدر برد. پس از استقرار دیکتاتوری، به هنگام سرکوب نهضت اسلامی در مشهد، مدرس را در شهر کاشمر، که تبعیدگاهش بود، شهید کردند. ولی سلیمان میرزا در تمام دوران استبداد در خانه اش در خیابان ژاله تهران زندگی آزادانه می کرد.

این دو واقعه که بیان آن سبب بر واقعیت و اسناد غیرقابل تردید و خدشه ناپذیر است،

نشانه دنباله‌روی کورکورانه از سیاست شوروی است و افرادی که با این دیپلماسی همکاری داشته‌اند، در اعمال و اجرای این سیاست دخیل بودند.

### لو رفتن حزب کمونیست ایران

یکی دیگر از وقایع قابل ذکر از سرگذشت حزب کمونیست ایران، حکایت چگونگی لو رفتن سازمان مخفی حزب کمونیست در سال ۱۳۱۶ و بازداشت پنجاه‌وسه نفر از اعضای آن است. درباره علت لو رفتن، یک روایت معروف حاکی است که، عبدالصمد کامبخش، به نام مخفی «سروری» و «تونبروگ»، پس از آنکه در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۶ در اثر معرفی محمد شورشیان (که نقش رهنا برای گذراندن اعضای حزب برای تحصیل به مسکو را داشت) گرفتار می‌شود، در همان روز در جواب یک سؤال «اداره سیاسی»، کتابی تألیف می‌کند و تمام اعضای حزب را که می‌شناخته، به پلیس معرفی می‌کند. اما کامبخش موافق گزارشی که به کمیترین داده، و مورد تأیید آن سازمان نیز قرار گرفته، مدعی است که او بعد از پنج نفر (شورشیان، دکتر ارانی، دکتر بهرامی، عباس آذری و ضیاءالموتی) گرفتار شده، زیرا شورشیان نام واقعی او را نمی‌دانسته و مدعی است که قبل از او (طی چهار روز) قسمت عمده اسامی، بوسیله بازداشت‌شدگان انشاء شده و او سهم خود را در افشای چند اسم فرعی تصدیق و اعتراف کرده است. در آن موقع کمیترین که از جریان گرفتاری پنجاه‌وسه نفر اطلاع داشت و به سرچشمه اطلاع دست یافته بود، ادعای کامبخش را تأیید می‌کند. در اینجا نقش دکتر ارانی و دکتر بهرامی، که در مقابل پلیس مقاومت نشان دادند، بر همه روشن است و اینجانب شخصیت مستقل ارانی را در تمام موارد که درباره او چیزی نوشته‌ام برجسته کرده‌ام.

به هر صورت در اثر یک خیانت و یا بر اثر خیانت‌هایی (که به هر جهت کامبخش در آن بی‌دخالت نیست) افراد منسوب به حزب کمونیست ایران بازداشت شده‌اند. فقدان ایمان و نادرستی راه یکی از علل عمقی سستی افرادی بود که بعنوان کمونیست گیر می‌افتادند و تعداد کمی در اثر خصمت شخصی در مقابل پلیس آیرم و سختاری مقاومت نشان می‌دادند.

### علل شکست مارکسیزم در ایران

حزب مارکسیست‌ها در ایران، صرفنظر از هر نامی که به خود نهاده باشد (سوسیال دمکرات، عدالت، کمونیست، توده) یک سازمان وابسته به ایدئولوژی اروپایی و بیگانه از واقعیت جامعه ایران با تمام عواقب و نتایج ناشی از این بیگانگی بود. البته بعضی از مارکسیست‌های ایرانی کوشیدند تا این طرز تفکر را در کالبد ایرانی جای دهند، ولی کوشش آنها حقیر و بی‌ارزش و بی‌فایده بود و از آنجا که مارکسیست‌های ایرانی جرئت نمی‌کردند از اصول ساده‌گرایی (ماتریالیسم) و «انترناسیونالیسم پرولتاری» گامی فراتر گذارند، تمامی کوشش‌شان تکرار مکرر عبثی می‌شد که انعکاسی در حیات جامعه ایران نداشت.

تسلیم به ایدئولوژی بیگانه، بمعنای اعم را می‌توان به دو شاخه غرب‌زدگی و شرق‌زدگی تقسیم کرد. معنای «شرق‌زدگی» همان شیفتگی به جهان‌بینی و ایدئولوژی اروپای باختری

است، که تسلط خود را در کشورهای اروپای شرقی برقرار کرد.

روشن است که لیبرالیسم اروپای غربی (که ایدئولوژی سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا و اروپای غربی است) با مارکسیسم (که باصطلاح ایدئولوژی انقلابی پرولتاریاست) با اینکه هر دو ایدئولوژی غربی هستند تفاوت معنایی هم دارند. ولی این اختلاف دو ایدئولوژی نسبت به هم، در قیاس با معارف و فرهنگ اسلامی، زیاد نیست و این واقعیت بویژه در شیوه زندگی مردم در کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای سوسیالیستی بروز می‌کند. استکبار و استقرار اختناق در کشورهای ستم‌دیده مثلاً در ویتنام یا در افغانستان و الحاد و مادپرستی و توجه به مصرف و عیش و نوش و باده‌گساری و انهماک در شیوه‌های ضد اخلاقی در هر دو جا دستور روز است. پرستش پول و مقام در هر دو جا متمادول است. آنچه که امروز تفاوت سوسیالیسم و سرمایه‌داری را روشن می‌سازد، تنها رقابت شدید دیپلماسی بر سر کسب قدرت و ابتکار در صحنه بین‌المللی است.

لذا، مارکسیست‌های ایرانی با قبول یک ایدئولوژی الحادی و نفی اصالت شرقی و اسلامی، راه بیگانگی از جامعه ایران را در پیش گرفتند و برنامه عمل آنها، برخلاف آنچه که می‌پنداشتند در راه بهبود جامعه ایران نبود. عمل آنها تبعیت از سیاست روزانه دولت شوروی بود. در جنبش گیلان، مبارزه آنها علیه میرزا کوچک‌خان بود. در جریان رسیدن رضاخان به سلطنت، مبارزه آنها علیه آیت‌الله شهید سیدحسن مدرس بود. در جریان دسایس آمریکا و انگلیس برای غارت نفت ایران مبارزه آنان تلاش برای بدست آوردن امتیاز نفت شمال برای شوروی بود. بعدها، مبارزه آنها در خدمت به تجزیه‌طلبان آذربایجان و کردستان و تقویت سیاست خائنانه قوام‌السلطنه مصروف شد. سپس مبارزه آنها، در دوران جنبش وسیع ملی مردم ایران، علیه ملی‌کردن صنایع نفت متوجه گردید و در دوران سیطره و دیکتاتوری محمدرضا پهلوی اعضای حزب توده عملاً هیچ کاری نکردند و در جریان انقلاب اسلامی خواستند از پیروزی جنبش استفاده کنند و سرانجام این جنبش را از درون منفجر گردانند، امری که سرانجام به شکستی فاحش و پایانی ناخجسته منجر شد. آری، این است خلاصه عملکرد کمونیست‌های ایرانی یعنی گوشه‌ای از انحرافات و کژرویه‌ها و نارسایی آنان طی بیش از شصت سال به اصطلاح مبارزه، در این دوران، قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و طلیعه نهضت امام خمینی در شب ظلمانی استبداد ایران درخشید، ولی رهبری حزب توده نه تنها بمعنای این وقایع که انگیزه‌اش اسلام بود توجهی نکرد بلکه راه انکار آن را پیمود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خیال میوه‌چینی از آن برآمد.

این جمع‌بندی غم‌انگیز یک مبارزه حداقل شصت و دو ساله است—از تاریخ تأسیس حزب کمونیست ایران—که چند نسل را به باد داد و استعدادهای معینی را به عبث تلف کرد.

حزب توده در تمام این دوران، بجز دوره کوتاهی که در اثر پیروزیهای ارتش شوروی بر ارتش هیتلری تا حدی در ایران رونقی یافتند، در مواقع دیگر نتوانستند نظر اعتماد توده‌ها را به خود جلب کنند، در آن دوران کوتاه نیز که موفق به داشتن هشت وکیل در مجلس چهاردهم شدند، این «موفقیت» را نه در اثر اقبال مردم، بلکه از طریق روشهای ناپاک و

مستقلانه، و بست و بندهای پلید با فنودالها و صندوق جعلی و غیره بدست آوردند. در همین دوران رونق، حزب با اشتباهات سنگینی مانند دفاع از امتیاز نفت شمال و تقویت جریان آذربایجان حیثیت سیاسی خود را از دست داد.

انزوا و انفرادی که در مورد مارکسیستهای ایرانی مشاهده می‌شود، برای همه مارکسیستها در کشورهای اسلامی شاخص است. در مقابل جوگل آلودی که جریان مارکسیستی در ایران نام داشت، شط سرشار و جوشان جنبش اسلامی راستین، منظره متضادی بوجود می‌آورد و آشکارا غربگرایی و بیگانده‌پرستی را رسوا می‌گرداند. جنبش اسلامی یک جنبش مصنوعی و ساختگی نیست، دین اسلام در قلوب همه مردم باورمند کشور ما ریشه‌های ژرف دوانده و شهادت در راه این دین، در راه این ایدئولوژی، به یک امر طبیعی و سرشت همگی مردم مبدل شده است که به این حقیقت، امروز دوست و دشمن اعتراف دارند.

ما در اینجا براساس خاطرات خود و با نگاشتن سرگذشت کوتاهی از حزب توده، می‌خواهیم نمونه منفی یک ایدئولوژی غلط و کژرو را در عمل عرضه کنیم، تا اگر انسانهایی هنوز طالب تکرار سپردن این راه باشند، از درسهای آن عبرت گیرند.

ما آن صحنه‌هایی از حزب توده را، که ماهیت واقعی آن، طی توصیف این صحنه‌ها عیان می‌گردد، مورد توجه قرار می‌دهیم و در قسمت عمده مطالب آن، که نتیجه مشاهدات عینی خود نویسنده است. بویژه بخش مربوط به زندگی حزب توده در خارج، می‌تواند تازگی‌هایی داشته باشد و بعلاوه این بخش شامل سی سال از تاریخ است و در جریان این مدت بسی چیزهای افشاگر بمیان آمده که جالب و شاخص است.

به هنگام نوشتن این خاطره‌ها، با نگاه باز و آزاد به روابط و پدیده‌هایی دور و نزدیک می‌نگرم و می‌بینم که اکنون آنها در نظر من بکلی چیز دیگری جلوه می‌کنند. در نور خورشید انقلاب اسلامی، رجال و حوادث آن ایام به سایه‌های حقیری بدل شده‌اند و حال آنکه در موقع خود عظمت و مهافتی داشتند. اما حیف که در شوره‌زار جزم‌گرایی مارکسیستی و در عرصه خیانت عمل می‌کردند. نقش حزب، که زمانی جدی و غم‌انگیز می‌آمد، اکنون روشن شد که تنها صحنه مبتذل دیپلماسی خارجی بود. درست است که در این جریان، سرنوشت بسیاری از انسانها که بدنبال سرابها و رؤیایا رفتند و پامال حوادث شدند، احساس تأسف عمیقی را برمی‌انگیزد، ولی این همه در متن داستانی پیش‌پا افتاده و پوچ و مکرری رخ می‌دهد که آن را سیاستهای ابرقدرتها در کشوری دست‌نشانده پدید آورده بود.

در نتیجه این کژروی، نسلهای مختلف ایرانی درو شدند. در دوران استالین، مهاجران ایرانی در شوروی را به بهانه مبارزه با تروتسکیسم نابود کردند و افراد سرشناسی مانند ذره، حسایی، نیک‌بین، مرتضی علوی، شرقی و بسیاری دیگر در سیبری مدفون گردیدند. در دوران پهلوی چند نسل کمونیستها، و بویژه افسرانی که در پندار خود آزادیخواه ولی در واقع مهره و بازیچه استکبار شرق بودند لو رفتند و تیرباران شدند و بسیاری از افراد حزب در اثر تیرباران، دار و شکنجه نابود گردیدند. سراپای تاریخ سرشار از خطرات و تلفات فاجعه‌آمیز و بیفایده و بی‌ثمر است. تاریخ کمونیستها کژراهه‌ای است پر از خطرات و تلفات که نتیجه‌ای از آن جز وهن و ورشکستگی نیست. این خاطرات نمونه‌ای از این کژراهه را با بیان واقعیات عیان

می‌کند.

هنگامی که شخص در چهاردیوار قضاوتها، ارزشها، مشاهدات و ذهنیات خود سالیان دراز محبوس می‌ماند، جرئت گذر کردن از سد وهمیات خود را ندارد، بنابراین آنچه را که افرادی در وراه این چهاردیوار درباره این قضاوتها می‌گویند، در نظرش دروغ، اغراق، اشتباه، خطای منطقی، مصنوعی و خرافی می‌نماید و در باورهای خود مصر است. وزش نیرومندی مانند انقلاب اسلامی لازم بود تا عیار این داورهای سلک‌گرایانه و جزمی را عیان سازد.

این «خاطرات» و محفوظات و نگرشهای مؤلف نوشته شده و لذا محدود، نارسا و مسلماً مبرا از اشکالات نیست و شاید بعدها توفیق بازنگری و تکمیل آن بدست آید. بعلاوه وقوع سکنه و تیره شدن حافظه، مانع ذکر جزئیات است. ولی اکنون دورانی آغاز شده که بالاخره شرایط نوشتن تاریخ حقیقی مارکسیسم در ایران شدنی است. تاریخ را می‌توان و باید براساس بررسی دقیق واقعیات و اسناد و دادن تحلیل واقع‌گرایانه سیاست خارجی و داخلی و نهضت انقلابی مردم تدارک کرد، بنحوی که آئینه‌ای روشن برای پندآموزی و عبرت‌گیری باشد.

لذا این نوشتار، تاریخ نیست، بلکه در حقیقت «ضدتاریخ» است، یعنی داستان فاجعه‌آمیز تلاش کسانی است که علی‌رغم سیر طبیعی تاریخ و انقلاب، راه انحرافی را پیمودند و بنابراین وقایع این «ضدتاریخ»، «ضد خاطره» است، و اعاده یاد آنها احساسات رنج‌آوری را بیدار می‌کند و لذا کسانی که در این «ضد خاطره»، بخاطر پندارهای خود نابود شدند، درخور نام «ضد حماسه» اند و نه حماسه. این تاریخی است سراپا واژون واژونه بودن این تاریخ، نتیجه واژونه بودن تمدن و فرهنگ معاصر، اعم از کاپیتالیستی و سوسیالیستی است. هنگامی که گذشت زمان درونمایه و محتوای عمقی این دوران را برملا می‌کند و مطلق‌های این ایام به نسبی‌ها بدل می‌شود، آن هنگام داوری نقادانه معایب بزرگ اسری آسان است و مفهوم است اگر کسانی اکنون نتوانند آن را درک کنند.

درباره این تاریخ، کتابهایی از سلیقه‌ها و دیدگاههای مختلف نوشته شده، از قبیل پنجاه و سه نفر تألیف بزرگ علوی، در خدمت و خیانت (دشمن‌گران نوشته مرحوم جلال آل‌احمد، قادیخ می‌ساله ایران، تألیف بیژن جزئی، نظری به قادیخ جنبش کمونیستی و کادگری در ایران تألیف کاسبخش، گذشته چراغ راه آینده است نشر جاسی، من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران) تألیف دکتر فریدون کشاورز، فرصت بزرگ از دست رفته و پنجاه نفر و سه نفر و از انضباط ما کودتا تألیف دکتر انور خامه‌ای. کتب نامبرده فاقد اسناد تاریخی و سیاسی معتبر و ارزشمند است و از دیدگاه ماده‌گرایی و روش چپ‌روانه نوشته شده و غالباً هدف از تألیف و قضاوتهای مندرجه در آنها تبرئه خویش و متهم کردن دیگران است و با آنکه مشتمل بر نظریات انتقادی علیه حزب توده نیز است ولی از نظر فکری و سیاسی از «چاله به چاه» می‌افتند. قابل ذکر است که شادروان جلال آل‌احمد از این نوع داورها سبب است. گرچه نوشته‌اش دارای تقص تاریخی و نارسایی در برخی داورهاست ولی خود به اسلام اخلاص می‌ورزیده و کوشیده تا درگیرودار حوادث، خود را هم قاصر و هم مقصر بداند.

نوشته حاضر نیز فاقد تفصیل و سندیت است و فقط کرده‌ای است مجمل از داوریهایی اسروزی نویسنده. اما از جهت تشریح زندگی حزبی، بویژه در خارج از کشور، چنان که گفتیم،